



آهنگ کیانی

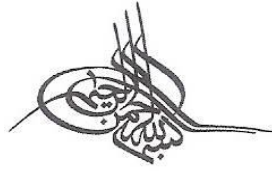
سروده‌هایی در ستایش دره کیان با معرفی سرایشگران آن‌ها
نگارش و گردآوری: صالح محمد خلیق

آهنگ کیانی

سروده‌هایی در ستایش دره کیان با معرفی سرایشگران آنها

نگارش و گردآوری

صالح محمد خلیق



نام کتاب: آهنگ کیانی

مؤلف: صالح محمد خلیق

ناشر: کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی

طرح پستی از: ژکفر حسینی

رایه و برگ آرایبی از: پیمانہ

نوبت چاپ: یکم

تاریخ چاپ: بهار ۱۳۹۲ هجری خورشیدی برابر با ۵۶۹۲ جمشیدی

آریایی

جای چاپ: کابل، چاپخانه مسلکی افغان

شماره گان: ۱۰۰۰ نسخه

آنچه در این دفتر میخوانید:

- ۵ خوش آمدید!
- ۹ سخن ناشر
- ۱۱ اندر باب «آهنگ کیانی»
- ۱۵ عبدالقیوم بیسد
- ۱۷ شبی در کیان دره
- ۱۹ عبدالاحد قایب
- ۲۰ در ستایش کیان
- ۲۳ مولوی عبدالجملی ظریفی
- ۲۴ بهاران کیان
- ۲۷ سید حسین آشفته باختری
- ۲۸ خاطره‌یی از دره کیان
- ۳۳ شعری برای دره کیان
- ۳۷ محمداسحاق دلگیر
- ۳۹ کیان - ۱ -
- ۴۲ کیان - ۲ -
- ۴۵ کیان - ۳ -

۴۷	سروده کیان
۴۹	محمدزمان فیروز
۵۱	کیانِ آباد
۵۳	صالح محمد خلیق
۵۵	آهنگ کیانی
۵۷	فیاض مهر آیین
۵۹	کیان
۶۲	مرز کیان
۶۵	اسدالله عقیف باختری
۶۷	تا دره کیان...
۶۹	لطیف پدرام
۷۱	نغمه کیانی
۷۳	عبدالمجید فایق
۷۴	زادگاه کیانیان



الحاج سیّد منصور نادری کیانی

بنیادگذار و رئیس کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی

این شعر در خیر مقدم مهمانانی دانشمند از کشورهای همفرهنگ و

همزبان به درّه کیان، سروده شده است:

خوش آمدید!

دانشوران نامی و یاران خوش آمدید!

در درّه کیان شگوفان خوش آمدید!

بر میهن گرامیِ آزاده‌گان راد

بر سرزمین ناصر یمگان خوش آمدید!

زان پایگاه علم و ادب - مهد شور و عشق
از سرزمین تاجیک و ایران خوش آمدید!

از تاشکند و شهر سمرقند همچو قند
شکرشکن به وادی بغلان خوش آمدید!

گل‌های رنگ رنگ و نسیمش ز هر طرف
در موسم بنفشه و ریحان خوش آمدید!

با زیور فراست و با علم سرمدی
با چهره شگفته و خندان خوش آمدید!

در راه تان نثار کنم اشک شور و شوق
هر قطره‌اش چو دانه باران، خوش آمدید!

در جشنوار حجّت حق، خسرو سخن
در بزم پُر حلاوت رندان خوش آمدید!

اینجا، در این مکان پُر از مهر و دوستی
در خاستگاه دانش و عرفان خوش آمدید!

در رهگذار حادثه‌ها با قبول رنج
در مُلک جنگ‌دیده ویران خوش آمدید!

در وضع ناگوار و المناک این وطن
در مرزهای تندر و توفان خوش آمدید!

«منصور»! خاک پای عزیزان و دوستان
بگذار از خلوص به چشمان، خوش آمدید!

دره کیان ۱۳۷۶

سخن ناشر

کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی که به همت جناب الحاج سید منصور نادری شخصیت ملی و روحانی کشور حدود یک و نیم دهه پیش ایجاد شد، پیوسته در راستای رشد فرهنگ و ادبیات پر بار میهن در تلاش و تکاپو است. کانون در طی سالیان موجودیت خویش با آن که در اثر حوادث ناگوار دچار صدمات و لطمات گردیده، باز هم دستاوردهای درخور ستایشی را در عرصه فرهنگ از خویش به ظهور رسانیده که نمونه‌های درخشان آن ایجاد دانشگاه حکیم ناصر خسرو در بغلان، تأسیس کتابخانه‌یی بزرگ، ایجاد آموزشگاه‌ها، خوشنویسی بزرگترین نسخه قرآن عظیم‌الشأن در سطح جهان، تأسیس بیمارستان برای درمان معتادان، راه‌اندازی همایش‌های علمی و پژوهشی، نامگذاری خیابان و چهارراهی به نام حکیم ناصر خسرو بلخی در کابل و خیابانی به همین نام در بلخ و غیره می‌باشند. یکی از عرصه‌های کار کانون را نشر و پخش کتاب‌ها و آثار فرهنگی و

پژوهشی تشکیل می‌دهد که در این زمینه از انتشار مجله پژوهشی حجت، نشریه کیان، کتاب‌های تاریخ خلفای فاطمی، دعایم-الاسلام، عقاب و امثال آن می‌توان یاد کرد.

رهبری کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی افتخار دارد که با انتشار مجموعه حاضر (آهنگ کیانی) که گزینه‌ی از سروده‌های شاعران گرامی میهن در وصف یکی از زیباترین و شاداب‌ترین گوشه‌های وطن عزیز مان یعنی دره کیان است یک بار دیگر در خدمت فرهنگ و فرهنگیان ارجمند قرار گرفته است. این گزینه نتیجه کوشش جناب صالح محمد خلیق، دانشمند، شاعر و فرهنگی فرهیخته، است که ما از ایشان به خاطر زحماتی که در زمینه متقبل شده اند سپاسگزار استیم و برای شان آرزوی موفقیت‌های بیشتر برای خدمت به فرهنگ میهن داریم.

کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی دیده‌ب‌راه نظریات، پیشنهادها و آثار ارزشمند تحقیقی، علمی و ادبی و همکاری همه‌جانبه هموطنان و فرهنگیان گرامی کشور است.

به امید رشد و شگوفایی روزافزون فرهنگ ملی مان!

و من الله التّوفیق

محمدآرشاد معنوی

معاون و سخنگوی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی

بهار سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی

اندر باب «آهنگ کیانی»

دومین فصل گهنامه عصر داستانی میهن باستانی ما، آریانای بزرگ کهن، با عنوان درشت «کیانیان» آغاز مییابد و واژه‌گان آهنگین «کی»، «کیان» و «کیانیان» سراسر متن نسخه دست‌نخورده تاریخ دیرینسال ما را تا واپسین برگهای آن زیبایی می‌بخشند.

بر پایه استوره‌های کهن آریایی، قباد (کاوی کوتاه) نخستین شاهنشاه کیانی، در دامنه‌های سرسبز البرزکوه در حومه بلخ گزین توسط عقاب‌هایی که تاج زرینی را از اوج‌ها آورده بر سرش گذاشتند به فرمانروایی می‌رسد و قلمرو گسترده دوره دادگری دودمان کیانیان تا مرزهای روزگار تاریخی را در بر می‌گیرد.

در ادبیات پُربار و کهنسال فارسی دری، به ویژه در ادبیات حماسی آن، واژه‌های کی، کیا، کیان، کیانیان افزون بر این که

چونان نام‌ها و لقب‌هایی خاص به کار گرفته شده اند کاربرد معنایی به مفهوم‌های عام شاهنشاه، فرمانروا، بزرگ، خداوند، مرزبان و پهلوان را نیز یافته اند و همچنین با توجه به هر دو معنای خاص و عام این واژه‌ها، ترکیب‌های وصفی یا نسبی فراوانی چون فرّ کیانی، شکوه کیانی، رسم کیانی، آیین کیانی، تاج کیانی، کلاه کیانی، تخت کیانی و ... ساخته شده اند و از آن جمله «آهنگ کیانی» که نام این گزینه را گذاشته ایم یکی از «دستان‌های صدگانۀ^۱ باربد، نوازنده و سراینده معروف دربار ساسانیان، می‌باشد.

خیلی دلچسپ است که می‌بینیم در سرزمین گسترده باختر یا بلخ هنوز هم جای‌نام‌هایی که ریشه در ژرفای استوره‌های دیرین ملت ما دارند زنده اند، مانند دره تاریخی و کوهسار عقاب‌آشیان «کیان» در بغلان که تختگاه تابستانی کیانیان؛ و محله قدیمی «قبادیان» در مرکز بلخ که خاستگاه و زیستگاه اعقاب قباد، نخستین فرمانروای کیانی، بوده است.^۲

^۱ - ز صد دستان که او را بود در ساز
گزیده کرد سی لحن خوش آواز
(نظامی گنجی)

^۲ - این که می‌گویند ناصر خسرو قبادیانی بلخی، مراد از قبادیان همین محله قدیمی «قبادیان» در شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، است، نه شهر قبادیان فرارودان واقع در تاجیکستان کنونی.

با توجه به جایگاه بلند **کیان** و **کیانیان** در گاهنامه پرافتخار آریانازمین از سر دلبسته‌گی‌یی که به میهن و تاریخ و فرهنگ بارور و بالنده آن دارم در پی فراهم‌آوری سروده‌هایی شدم که سرایشگران امروزم این کهن بوم و بر در ستایش دره **کیان** — این یادگار آن نام بلندآوازه و نگاشته‌شده بر رواق درگاه باشکوه تاریخ باستانی میهن — سروده اند که دستاورد این کوشش در سال ۱۳۷۶ هجری خورشیدی دفتری شد به نام «آهنگ کیانی»؛ اما ناسازگاری روزگار نگذاشت تا این گزینه، روزگاری دراز بخت چاپ یابد.

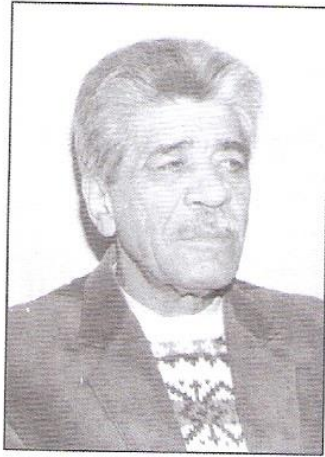
خوشبختانه اکنون که در اثر کوشش‌های پیگیرانه شخصیت بلندپایگاه ملی و فرهنگی کشور، جناب محترم الحاج سید منصور نادری «کیانی» بنیادگذار و رئیس کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی، گستره پویایی‌های کانون بیشتر و گسترده‌تر شده است برایم فرصتی مساعد شد تا این گزینه را، پس از بازنگری و ویرایشی تازه در بخش معرفی سرایشگران و افزودن چند سروده‌یی دیگر، برای چاپ و نشر آماده ساخته به دسترس کانون بگذارم و از کانون، صمیمانه سپاسگزارم از این که آن را به نشر می‌سپارد.

به امید این که ساکنان آزاده این کهن بوم و بر، برای دست یافتن به خودشناسی و خودآگاهی بیشتر ملی، فرهنگی و تاریخی

و بهت‌سازی امروز و فرداهای خویش پیوند با گذشته‌های
شکوه‌مند و پرافتخارشان را هر چه ژرفتر و استوارتر نگاه دارند!

صالح محمد خلیق

بهار سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی / ۵۶۹۲ آریایی جمشیدی



عبدالقیوم بیسد

استاد عبدالقیوم بیسد، سرایشگر، هنرپیشه و پدر تیاتر کشور، به سال ۱۳۰۶ هجری خورشیدی در شهر کابل دیده به جهان گشود. دورهٔ دانش‌آموزی را به سال ۱۳۲۴ در دبیرستان استقلال در کابل به پایان رسانید. وی از بنیادگذاران تیاتر کشور است و در درازای بیش از نیم سده فعالیت هنری خود این وظایف و سمت‌ها را به پیش برده است: هنرپیشه و کارگردان رسمی تیاتر تلویزیون و رادیو، مدیر مسئول تیاتر معارف و تیاتر شهری و کارگردان افتخاری برخی از مراکز آموزشی و پرورشی، عضو گروه رهبری اتحادیهٔ هنرمندان، عضو گروه رهبری شهرداری کابل، نمایندهٔ گزیدهٔ مردم شهر کابل در مجلس بزرگان، نمایندهٔ گزیدهٔ هنرمندان در دو جرگهٔ بزرگ ملی، استاد دانشکدهٔ هنرهای

دانشگاه کابل معین و سرپرست کمیته دولتی فرهنگ، مشاور
فرهنگی وزارت اطلاعات و فرهنگ در سال‌های ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱،
رئیس هنرهای ولایت‌های شمالی کشور و مشاور فرهنگی جنبش
ملی اسلامی افغانستان، استاد دانشکده ادبیات دانشگاه بلخ در
سال‌های ۱۳۷۱ تا ۱۳۷۷، مسؤول بخش هنری مرکز علمی
فرهنگی بنیاد آلمانی میدیوتیک از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۲ و مسؤول
بخش هنری تلویزیون آزاد آینه در سال ۱۳۸۲ و عضو کانون
فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی.

از وی ۱۵ نمایشنامه تیاتری و تلویزیونی، ۵ نمایشنامه
رادیویی و دفتر شعری به نام «یک شهر اسکلیت» (پیشاور، ۱۳۸۱)
به نشر رسیده اند.

شبی در کیان‌دره

گردش پیمانہ را مستی دوران دیده ام
محفل پیر کیان، دنیای عرفان دیده ام

عشق و ایمان و وفا، دنیای مهر بی‌ریا
سیرت و خوی ملک این جا در انسان دیده ام

در جبینِ ساقیِ بزم صفای دوستان
جوهر صدق و شرافت، نور ایمان دیده ام

می‌روم امشب به جامی از کیان تا کهکشان
«راکت» عشق کیانی را به کیهان دیده ام

نشئه‌ام یا هوشیار؟ ای اختران شرمگین!
دختر شب را میان شیشه عریان دیده ام

می‌روم بر اوج‌ها با همّت بال عقاب
زیر بالم بام دنیا و بدخشان دیده ام

ای فلک حسرت مبر بر من که بعدِ عمرها
من شب قدری میان قدردانان دیده ام

در دل امواج وحشی ذوق ساحل کرده ام
مرغ آب و آتشم، بسیار توفان دیده ام

درهٔ کیان، ۱۳۷۵



عبدالاحد تائب

عبدالاحد تائب فرزند عبدالرحيم، شاعر تاجيك، به سال ۱۳۱۲ هجری خورشیدی در شهرستان دهدادی استان بلخ زاده شد. فراگیری دانش را در مدرسهٔ اسدیّهٔ بلخ به پایان رسانید و در دادگاه‌ها و اداره‌های دولتی در استان‌های بلخ، کابل، بغلان، غزنه، هلمند، جوزجان و فاریاب به کار رسمی پرداخت. از سال ۱۳۷۴ تا ۱۳۷۷ مدیر اداری انجمن نویسندگان بلخ بود. از وی در بسیاری از تذکره‌های شاعران یاد شده است.

در ستایش کیان

ابر نیسان بهارانِ کیان
دُر همی ریزد به دامن کیان

گویا دارد رهی سوی بهشت
گلشن و باغ و گلستان کیان

طعم شهد و شیر دارد العجب
آبهای چشمه‌ساران کیان

آهوانی مست می‌کوبند پا
بر بساط سبزه‌زاران کیان

چون دم عیسی ببخشد روح نو
خوش نسیم صبحگاهان کیان

برتر از سیمِ رغ و از عنقااستند
شاهبازان و عقابان کیان

«تایبا» خواهم به وصفش سر گنم
دفتری را زیر عنوان کیان

بلخ، ۱۷ فروردین ۱۳۷۶



مولوی عبدالجملی ظریفی

مولوی عبدالجمیل ظریفی، شاعر تاجیک، به سال ۱۳۱۸ هجری خورشیدی در شهرستان دولت‌آباد استان بلخ پا به پهنه هستی گذاشت. فراگیری دانش را در مدرسه اسدیّه بلخ و دارالعلوم تخارستان کندز به فرجام رسانید و به ترتیب به سمّت‌های آموزگار، آمر شئون اسلامی بلخ، استاندار بلخ، وزیر شئون اسلامی کشور، استاندار سمندگان و عضو مجلس بزرگان در شورای ملی کشور ایفای وظیفه کرده است. ظریفی عضو کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و انجمن نویسندگان بلخ می‌باشد. از او دفتر شعری به نام «آوای دوستی» (بلخ، ۱۳۶۴) از سوی انجمن نویسندگان بلخ به چاپ رسیده است.

بهاران کیان

دوستان! عیسی نفس باد سحر دارد کیان
روح بخشا خوش فضای پُر اثر دارد کیان

هر کجا دیدم نشاط دلفریبی در بهار
لیک با طَنّازیِ خاص دگر دارد کیان

از طراوت هر نهالش رشک بر طویبی بَرَد
از فیوض باغِ رضوان بار و بر دارد کیان

نیست از خنیاگری یک لحظه فارغ بلبش
موج گُل از بس که در دامان و در دارد کیان

سنگ و خاکش مشکبیز و عنبرافشان در مشام
صد ختن را نافه در کوه و کمر دارد کیان

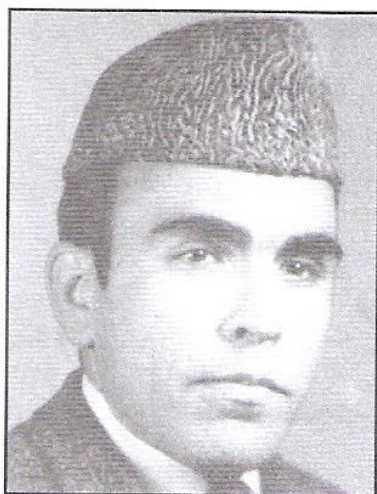
یک طرف گر خنده دارد موج گُل بر شاخسار
یک طرف با ابر نیسان چشم تر دارد کیان

چشمه‌ها چون سلسبیل و کوی و برزن پُر گلاب
از شمیم روضهٔ رضوان خیر دارد کیان

بال بر فرق حجر بگشاده با فرّ و شکوه
آسمان پیما عُناب تیز پَر دار کیان

شد «ظریفی» چون به آن پیر خراباتش مرید
لاجرم پیوسته منظور نظر دارد کیان

بلخ، ۲۸ اسفند ۱۳۷۵



سید حسین آشفته باختری

سید حسین آشفته باختری فرزند سید امیرخان، شاعر و نویسنده، به سال ۱۳۲۱ هجری خورشیدی در یکی از روستاهای استان بلخ زاده شد. دانش‌های روز را به گونه خصوصی نزد استادان فرا گرفت. مدت نُه سال کارگر بخش حروفچینی چاپخانه دولتی بلخ بود، سپس به ترتیب در کارخانه باختر و در اداره شهرداری شهر مزار شریف، مرکز استان بلخ، به کارهای دیوانی پرداخت و سرانجام به روز ۱۷ مرداد سال ۱۳۷۷ به دست طالبان در شهر مزار شریف به شهادت رسید.

شهید آشفته باختری عضو انجمن نویسندگان بلخ بود و از او دفتر چاپ‌ناشده‌یی از سروده‌ها که بیشترین در قالب‌های غزل و چهارپاره می‌باشند به نام «شبچراغ» به جا مانده است.

خاطره‌یی از درهٔ کیان

چو بردرید سحر پرده‌های ظلمت را
به صد کرشمه نمود آفتاب طلعت را

هزار نیزهٔ زرین ببارد از خورشید
چو بینی از سرِ گهٔ چهرهٔ طبیعت را

گشوده لب به تبسم جهان و هر چه در اوست
بیا به درهٔ و بنگر نشاط و فرحت را

شگوفه دامن دل می‌گشود که هان بنشین
به چشم باز نگر شاهکار خلقت را

چو این جهان همه یکسر نشان صنعت اوست
سپاس و حمد و ثنا نقشبند قدرت را

ز ابر دامنه تپه پر گل و نسرين
ز سبزه کوه به بر کرده سبز خلعت را

بهار و دره سرسبز و مشکبوی کيان
که بلبانش به جوش آورد قريحت را

چه سبزه‌ها که زلال حیات از او بچکد
چه باغ کو برد از سر خیال جنت را

ز ره رسید گل افشان، بهار دره، بیا!
ز موج لاله و گل مست بین طبیعت را

کجا که پای چو سروش نماند از رفتار؟
کجا که دوست پذیرد ز دوست فرقت را؟

کجا توان که دگر باز یافت در همه عمر
فضای روشن «گلباغ» و شعر و صحبت را؟

پیام مهر و وفا بشنو از نسیم سحر
چه خوش سرود به گوش گل این نصیحت را:

بس است دلبری و ناز، مهربان می‌باش!
دمی ز عمر غنیمت شمار فرصت را

ز شاخه‌های پُر از گل، ز عطر جانبخشش
کیان به روضهٔ مینو رسانده عظمت را

چو ارغنون ز گلو نغمه سر کند «نوروز»^۱
روان ز هر مژه بین اشک‌های رقت را

چه لحظه‌ها که ز عمرم ربوده دور سپهر
ولی ندیده ام آن لحظه‌های الفت را

اگر ز عاطفت و مهر دوستان دوری
بیا به جمع و بین معنی محبت را

شدم به خدمت مردی که از نیا و تبار
به ارث برده سخن‌گستری و حکمت را

^۱ _ نوروز، نام آوازخوان و نوازنده‌یی است از درهٔ کیان.

گلی ز گلبن گلزار احمدی، «منصور»،
که نسبتیست بر او اهل بیت عصمت را

نجیب‌زاده و فرزانه‌مرد و عاشقِ شعر
نگر به چهرهٔ او جوهرِ فضیلت را

بسا شبان که ز عرفان و سوز پنهانی
ستاره‌ریز کند گوشه‌های خلوت را

کسی که یافته شاهنشهی ز دولت فقر
ز عشقِ دوست بردِ یادِ جاه و حشمت را

از آن گشاده کمان در کمین کمانکش دهر
که صید خویش کند باز اوجِ رفعت را

مگو که شیوهٔ درپوزه‌گیست عزّت مرد
نمی‌دهم به زر و سیم گنجِ همّت را

به سیمِ خامِ سخن سگه زین هنر بزَنم
فلک پذیرد اگر یک دو روز مهلت را

ولی جواهر غلطان این چکامه تُراست
به پای دوست بریزیم گنج و دولت را

ببین وقار سخن تا که خود عیان بینی
در آن صلابت «مسعود سعد» و «حجّت» را

به جز تو، ای که سخنپور و سخندانی!
به هیچ کس نسپارم چنین ودیعت را

ستودنی به چنین شعر جاودانه ترا
ستایش است ز لب تشنه ابر رحمت را

درهٔ کیان، سال ۱۳۸۵

شعری برای درهٔ کیان

ابر نیسان گوهرِ باران بیاورد ارمغان‌ها
تا بیاویزد به گوش یاسمین و ارغوان‌ها

لب به قند پارسی بگشا! که شهد از خامه ریزد
چامه بر سبک خراسان گو! که رقصد بر زبان‌ها

کشتی غم را به کام موج توفان‌ها رها کن
تا سپهر از ابر رنگین بر فرازد بادبان‌ها

دیده بگشا بر نگارستان اورنگ کیانی!
کو چو خورشیدی بتابد در همه عصر و زمان‌ها

بر افق، رنگین کمان چون هفت تاری از بریشم
شاخ گل بر آب همچون کهکشان بر آسمان‌ها

کوه گردون سایش آذین بسته از عطر گُل و شعر
بر پلنگانش کنام و بر عُقابان آشیانها

مهر پاشد هر سحرگه گرد زرین بر «عقابش»^۱
زان که دارد گُلزمینِ درّه از مینو نشانها

نخلهای سایه گستر، قامت افزانده هر سو
گویی آنجا ایستاده، پاسبانان با سنانها

شاخ گل چون دیبهبی کز نور باشد بود و تارش
می تند زان تار و پودش نقشها بر پرنیانها

درهم آمیزد به کوهستان صدای قهقهه کبک
سر کند مرغان به روی شاخساران داستانها

بازوان سیمگون شاخهها پُر دُرّ و گوهر
حجله گاه نوعروس گُل عیان تا بیکرانها

^۱ _ مراد از عُقاب، پیکره بزرگ عُقاب است واقع بر ستیغی از کوهساران کیان.

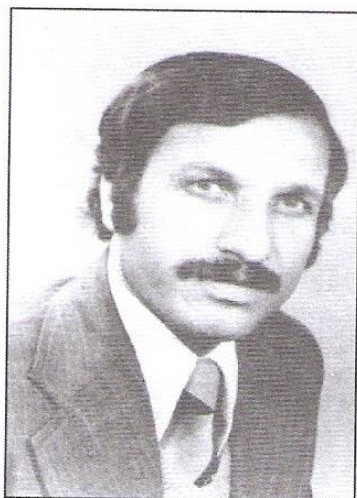
باد، گوهرریز و عنبربیز ابر فرودینت
مأمن آزاده گان و شاعران و نکته‌دان‌ها!

ای که از قدرت برانگیزنده نقش بدیعی
خود چه زیبایی که نایی در همه لفظ و بیان‌ها

در طلسم خامه جادونگارت ره نیابند
کی توان سنگ سیه همسنگ شد با برلیان‌ها؟

تا شدم مست از می آغوش رنگین طبیعت
لب به فرجامین نوا تر شد چو نی در نیستان‌ها

بلخ، فروردین ۱۳۷۶



محمداسحاق دلگیر

محمداسحاق دلگیر فرزند محمدابراهیم، شاعر و نویسنده پشتون، به سال ۱۳۲۴ هجری خورشیدی در دهکده لنگرخانه پایین از توابع شهرستان نهر شاهی استان بلخ در یک خانواده کشاورز زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبستان لنگرخانه و در دبیرستان باختر شهر مزار شریف به فرجام رسانید. چند سالی را سرگرم کشاورزی بود و سپس برای مدت هژده سال در اداره آموزش و پرورش و اداره مواد نفتی و شکر استان بلخ در شهرهای مزار شریف، خلم و حیرتان کارمند دولت بود.

وی از بنیادگذاران انجمن نویسندگان بلخ در سال ۱۳۵۶ و نخستین رئیس آن انجمن تا سال ۱۳۷۹ بود و سپس به حیث دبیر کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و معاون انجمن

نویسنده‌گان بلخ به فعالیت فرهنگی خود ادامه داد و سرانجام به روز سه‌شنبه ۶ شهریور سال ۱۳۸۰ در شهر مزار شریف دیده از جهان پوشید و در گورستان نوشاد به خاک سپرده شد.

روانشاد دلگیر در قالب‌های کهن و نو شعر می‌گفت. دو دفتر شعرش به نام‌های «در خطّ اوج آرزو» (بلخ، ۱۳۶۳) و «شاخه شکسته» (کابل، ۱۳۸۹) از سوی انجمن نویسندگان بلخ به چاپ رسیده اند که هزینه چاپ دفتر دوم را کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی پرداخته است.

کیان

- ۱ -

آمدم سوی کیان با شور و شوق بیشمار
دل تپان چون موج دریا تا بینم روی یار

آمدم از گلزمین شعر و عرفان و ادب
از مزار مرتضی، زآن آستان فیضبار

از گزین دربار سلطانی که می پیچد در او
لافتی الّا علی لا سیف الّا ذوالفقار

از دیار مولوی، سلطان اورنگ سخن
وز سرای ناصر خسرو، حکیم نامدار

تا بینم بارگاه دودمان «نادری»
دودمان فضل و دانش، دوده و الاتبار

دومانی کش بود خورشید ایمان شمع راه
خاندانی کو بود بر پایه دین استوار

دیدم این جا را سرای عشق و عرفان و امید
دیدم این جا را حصار نام و ننگ و افتخار

خانه‌یی کو را بوَدِ مهر و مروّت پاسبان
قلعه‌یی کو را بوَدِ داد و سخاوت پاسدار

تا کیان را دیده ام در حیرت افتادم که چون
آب و آتش را به هم آمیخته پروردگار؟

درّه را بینی به سان زلف خوبان پیچ پیچ
کوه پنداری بر اورنگی نشسته شهریار

درّه چون انگشتر و «گلباغ» مانند نگین
آن یکی چون سیم ناب و این چو درّ شاهوار

بر سر هر سنگ او بین مشعلی افروخته
در کف هر خاک او بین مجمری پُر از شرار

^۱ _ گلباغ، کاخی است در میان درّه کیان.

از بلندای کیان تا انتهای «کُنده‌سنگ»^۱
«سبزه اندر سبزه بینی»^۲ چون پرند زرنگار

خیزو برخیزان که پا کوبیم با ساز و سرود
باده پیش آور که برگیریم با چنگ و دوتار

* * *

تا بود در سینهٔ قمری ثنای بوستان
تا به گوش آید صدای بلبل و بانگ هزار

تا بود خاک کیان را جامه از دیبای سبز
تا رباید بوسه از وی شب‌نم صبح بهار

دودمان «نادری» را باد ایزد دستگیر!
باد دایم سربلند و باد دایم بختیار!

درهٔ کیان، ۱۳۷۳

^۱ _ کُنده‌سنگ، جایی است در نزدیکی‌های درآمدگاه درهٔ کیان.

^۲ _ عبارت‌تست از یک قصیدهٔ فرخی سیستانی.

کیان

- ۲ -

بازآدمم که سبز و شگوفان بینمت
غرق گل و بنفشه و ریحان بینمت

بازآدمم که شامگهان در فروغ ماه
یک آسمان ستاره به دامان بینمت

با موج عطر سوسن و نسرين و نسترن
همبستر شقایق و مرجان بینمت

بازآدمم که وقت سحرگه به تازه‌گی
رشک بهشت و روضه رضوان بینمت

از «کُنده‌سنگ» تا دَرِ «گُل‌باغ» سربه‌سر
پیچیده در حریر زرافشان بینمت

گفتم بهار و شبنم و باران رسد که من
خندان به اشک ابر بهاران بینمت

در پیچ پیچ و خَم به خَم درّه هر طرف
آراسته به‌سان عروسان بینمت

از تپّه تا «نشاط»^۱ و فراسوتر از «رباط»^۲
گلگون و دلفریب و چراغان بینمت

بغلان چه بود گر نُبُدش درّه کیان
همواره زیب و زینت بغلان بینمت

ای نازنین دیار دل‌انگیز! تا ابد
دُور از قدوم شومِ حسودان بینمت

^۱ _ نشاط، نام تپه‌یی است در درّه کیان.

^۲ _ رباط، نام روستایی است در نزدیکی‌های درآمدگاه دره.

بدخواه تو ذلیل و سرافکنده باد و هست
بگذار خار چشم لئیمان بینمت

در پرتو مبارک انوار لطف حق
در سایه سار رحمت یزدان بینمت

همواره در پناه خداوند دادگر
در زیر چتر آبی قرآن بینمت

دره کیان، ۱۳۷۳

کیان

- ۳ -

آمدم تا که زیارت کنمت بار دگر
تا نماند به دلم حسرت دیدار دگر

آمدم تا بکشم با قلم عشق و خیال
نقش زیبای تو در شعر شرربار دگر

دیدمت سبز و دل‌انگیزتر از پار و پرار
دیدمت تازه و پدرام به کردار دگر

دیدمت تا به در «لانه زیبای عقاب»^۱
گل به بالای گل و گلشن و گلزار دگر

^۱ _ لانه عقاب، نام ساختمانی است در دره کیان.

باز دستان گهرپرور نقّاش بهار
آفریده‌ست به دامن تو شهکار دگر

پای دیوار تو خلوتکده نارگلی
گوشهٔ بام تو منزلگه گلنار دگر

چهره بگشای! که مشتاق تماشای تو ام
پرده بردار! که شیدا شوّمَت بار دگر

پهنهٔ دشت تو انباشته از راز و نیاز
دامن کوه تو آکندهٔ اسرار دگر

خاک تو عنبر و سنگ تو به چشم گهر است
ای سراپای تو آینهٔ انوار دگر

نرسد تا به ابد — تا که زمان است و زمین —
به جز از بوسهٔ شبَنم به تو آزار دگر

درهٔ کیان، ۱۳۷۴

سرود کیان

بگو، بگو! بخوان، بخوان! به کوهپایهٔ کیان
سرود سبز زیستن به هر کرانه، هر کران

سرود مهر و دوستی، ترانهٔ برادری
نوای پاک همدلی هماره باد بر لبان!

سخن ز تو، ز ما، ز من، شکستن و گسیختن
ز ما بگو به مرد و زن، چرا چنین؟ چرا چنان؟

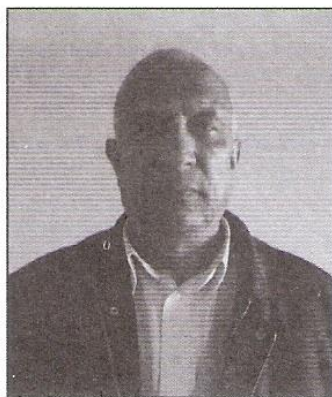
ز خشم و کین ناروا شکسته سر، برهنه پا
به رهگذار زنده‌گی چرا جدا جدا روان

ز «ناصر» خجسته‌رای چنین سرا در این سرای:
بمیر و زنده‌گی مکن به زیر دست ناکسان

چراغ علم بر فروز، زشب گشای ره به روز!
فروغ بخش و روشنی چو روشنان آسمان!

سلام ما به سروران، درود ما به دوستان!
پیام «خسرو» سخن انوشه باد و جاودان!

درهٔ کیان، ۱۳۷۶



محمدزمان فیروز

محمدزمان فیروز فرزند حاج صوفی محمدیعقوب، شاعر تاجیک، به سال ۱۳۲۶ هجری خورشیدی در بلخ زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبستان سلطان غیاث‌الدین غوری بلخ و دبیرستان جنگ کابل به پایان برد و به خدمت در ارتش کشور پرداخت و در بخش‌های گوناگون لشکری تا رتبه ژنرالی کار کرد و پس از سال ۱۳۷۱ تا کنون در بخش‌های کشوری سرگرم کارهای دیوانی است.

سروده‌های فیروز در قالب‌های کهن به‌ویژه غزل با جانمایه-
هایی چون عشق، زیبایی، راستی و میهندوستی اند و تا کنون ۵
دفتر شعرش به نام‌های «سروده‌های انقلابی» (کابل، ۱۳۶۶)،
«نوی دل» (کابل، ۱۳۶۸)، «نیستان» (بلخ، ۱۳۸۲)، «آیینۀ دیدار»
(پیشاور، ۱۳۸۳) و «تیغ قلم» (بلخ، ۱۳۹۱) به چاپ رسیده اند.

کیانِ آباد

کیان را باز آبادان بینم
به هر باغش گُل و ریحان بینم

به «گلباغ» و «عُقاب» سربلندش
تمام دوستان مهمان بینم

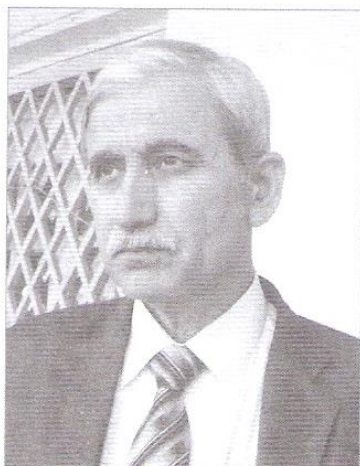
بدخشان را اگر لعل است مشهور
زرین خاک تو در چشمان بینم

خراباتی نشان پیری که داریم
به لطف و پرتو یزدان بینم

ز مشت اتحاد قوم هر دم
به فرق دشمنان کوبان بینم

شوم «فیروز» را همراز و همدل
کیان را باز آبادان بینم

کابل، ۲۸ فروردین ۱۳۸۲



صالح محمد خلیق

اینجانب، صالح محمد خلیق فرزند صوفی محمد عیسا، نگارنده و گردآورنده این کتاب، در آدینه روز ۱۲ آبان ۱۳۳۴ در بلخ به جهان آمدم. پس از سپری کردن دوره دانش آموزی، آموزش های فنی را در رشته زمین شناسی در دانشسرای تکنیکی نفت و گاز بلخ و آموزش های عالی را تا درجه لیسانس در رشته ادبیات فارسی دری در دانشکده ادبیات و دانش های انسانی دانشگاه بلخ و دوره فوق لیسانس را در رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه پیام نور جمهوری اسلامی ایران به پایان بردم. به سمت های کارمند کارخانه کود شیمیایی بلخ؛ رئیس انجمن نویسندگان بلخ، کارگزار امور فرهنگی استان های شمالی کشور و

مدیر مسئول و سردبیر مجله «ام‌البلاد»، روزنامه «بیدار» و مجله «کیان» کار کرده ام و از بنیادگذاران انجمن نویسندگان بلخ و عضو کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و چند کانون دیگر و عضو گروه دبیران چندین نشریه بودم و اکنون رئیس اداره اطلاعات و فرهنگ استان بلخ و همزمان رئیس انجمن نویسندگان بلخ استم.

آثار چاپ‌شده‌ام عبارتند از: دفترهای شعر «سلام به آفتاب» (بلخ، ۱۳۶۳)، «کاج بلند سبز» (بلخ، ۱۳۶۶)، «بر پای راه ابریشم» (بلخ، ۱۳۷۲)، «یک آسمان ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)، «از اوج‌های آبی...» (کابل، ۱۳۸۶)، «سرود ملی عشاق» (کابل، ۱۳۹۱)، «آهنگ کیانی» (گزینه شعر درباره دره کیان با معرفی سرایش‌گران آن‌ها) (کابل، ۱۳۹۲) و کتاب‌های پژوهشی «جشن‌های آریایی» (بلخ، ۱۳۷۰)، «عقاب در فرهنگ ملی و جهانی و سروده‌ها» (تهران، ۱۳۷۵)، «سرگذشت روزنامه بیدار» (پیشاور، ۱۳۸۰)، «فریاد آزادی» (درباره سروده‌های علامه بلخی) (بلخ، ۱۳۸۳)، «تاریخ ادبیات بلخ» (کابل، ۱۳۸۷) و «تاریخ روزنامه‌نگاری بلخ» (تهران، ۱۳۸۹).

آهنگ کیانی

باربدا! بنواز امشب باز آهنگ کیانی را
هیربدا! بفروز آتشگاه فرهنگ کیانی را

ای عقیبان سپید از آسمان آید و دریابید!
باز مرد درخور دیهیم و اورنگ کیانی را

شانه مردانه البرز گردنکش کشد تا کی
بار سنگین نبود غیرت و ننگ کیانی را؟

مام پیر بلخ موید تا به کی آمویه آمویه
گور گمنام و بدون لوحه و سنگ کیانی را؟

* * *

بینم، اما بر چکاد و در خم و پیچ «کیان درّه»
باز آنک سنگر سرباز و سرهنگ کیانی را

باز هم آرای ساقی! بزم‌های خسروانی را
ریز بر اندوه ما صهبای گلرنگ کیانی را

باربد! بسرای امشب باز آهنگ کیانی را
هیربد! بفروز آتشگاه فرهنگ کیانی را

بلخ، ۱۴ فروردین ۱۳۷۶



فیاض مهر آیین

فیاض مهر آیین «برمکیان» فرزند ملا سلیم، دانشمند، شاعر، نویسنده، پژوهشگر و روزنامه‌نگار شناخته‌شده تاجیک، به روز ۱۷ مهر سال ۱۳۳۸ در دهکده عبدالملک برمکی در شهرستان خرم و سارباغ استان سمنگان زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در زادگاه خود و آموزش‌های فنی و عالی را در دانشسرای نفت و گاز بلخ، دانشسرای دانش‌های اجتماعی کابل و فرهنگستان کشور بلغارستان به پایان برد و به ترتیب به سمت‌های کارمند اداره نفت و گاز و کارخانه‌های کود و برق بلخ، مسئول کارهای فرهنگی و آموزش و پرورش استان‌های شمالی کشور، رئیس کمیسیون دولتی پیریزی دانشگاه بلخ، سردبیر مجله «حجت»، نشریه کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی در بغلان، سردبیر نشریه «ندای اسلام» در بلخ، معین وزارت امور داخله دولت اسلامی

افغانستان، سردبیر و گرداننده مجله فرهنگی «صبح امید» در شهر دوشنبه کشور تاجیکستان؛ مدیر مسئول و سردبیر ماهنامه ادبی «راه»، سردبیر و گرداننده مجله «رنا»، نشریه «راه ابریشم»، مجله «دیالوگ» و چند نشریه دیگر، دبیر کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی و رئیس بنیاد فرهنگ آزاده‌گان کار کرد و از سال ۱۳۸۴ بدین سو رئیس دفتر استنادار بلخ است. وی همچنین از بنیادگذاران و عضو انجمن نویسندگان بلخ، اتحادیه روشنفکران آفرینشگر، اتحادیه گزارشگران و کانون فرهنگی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی و عضو گروه دبیران بسیاری از نشریه‌ها و انجمن‌های فرهنگی بلخ بود.

از مهرآیین دو دفتر شعر به نام‌های «آذریون» (بلخ، ۱۳۶۸) و «آیین مهر» (بلخ، ۱۳۷۶) و اثر پژوهشی‌یی زیر عنوان «ویژه-گی‌های ادبی تفسیر کشف‌الاسرار» (بلخ، ۱۳۸۸) به چاپ رسیده و اثرهای پژوهشی دیگری به نام‌های «در خرابات مغان» و «حجّ قبول» و کتاب‌های آموزشی «شیمیای فیزیکی» و «شیمیای عضوی» و نمایشنامه‌یی به نام «آزرده کرد گزدم غربت جگر مرا» درباره زنده‌گی حکیم ناصر خسرو بلخی آماده چاپ اند. نمایشنامه یادشده در ۲۱ خرداد سال ۱۳۸۸ از سوی کانون فرهنگی حکیم ناصر خسرو بلخی در تالار دبیرستان استقلال کابل توسط استاد بیسد و هنرپیشه‌گان دیگر کشور به نمایش گذاشته شده است.

کیان

همیشه نقش نگین دل است نام کیان

کدام دل که نشد صید لطف عام کیان

کنجا به روی زمین است جانفزا و نکو

ز آب نقره‌یی و خاک مشک‌فام کیان

چو روی و موی بتان دل همی‌برد از کف

بیاض روشن صبح و سواد شام کیان

ز «آشیان عقاب» آشکار بتوان دید

فضای مینوی و رفعت مقام کیان

مقام پیر خرابات است و مأمن عشق

خوشا کسی که شود جرعه‌نوش جام کیان

^۱ _ نام کوشکی است در دره کیان.

تجسّمی ست ز مینو بهار و پاییزش
نه گردش است زمان را مگر به کام کیان

به بوستان پُر از گل، به میوه رنگین
نگر فیوض فراوان و مستدام کیان

به باغ - معبد سبز بهار - روز و شب اند
هزار خضر قباسبز در قیام کیان

خوشا رکوع درختان پُر ز میوه او
که سر نموده فرو بهر احترام کیان

خوشا به سجده هر آبشار و قعده کوه
نماز عشق گزارند با امام کیان

خوشا تلاوت آبی جویبارانش
سروش وار رساند به دل پیام کیان

به جان خویش از آن دیو شب هراسان است
که آفتاب بود تیغ بی نیام کیان

اگرچه سر برود سر ز راست کی پیچد؟
که غیر صدق و صفا نیست در مرام کیان

کلام حقّ و طریق سخا، ره فرهنگ
همیشه است همین معنی نظام کیان

عقاب فرّ کیان پر گشود بر البرزش
ز نو به بلخ کهن چون برم سلام کیان

به دور مهر بود تا مدار سیر زمین
هماره توسن ایام باد رام کیان!

همای همت «منصور» سایه گستر باد!
چو آفتاب همیشه ز طرف بام کیان

دره کیان، ۱۳۷۴

مرز کیان

گشوده بال، دگر ره عقاب آزادی
به اوج چرخ برین آفتاب آزادی

فسانه کی شمرد داستان ظلّ هما
بر آن که سایه فگن شد عقاب آزادی

گرت هواست که سر بر فلک بیفرازی
مسای جبهه مگر بر جناب آزادی

خوشا به بزم حریفان یکدل و یکرو
به جام مهر کشیدن شراب آزادی

هر آن که رند خرابات گشت و بنده عشق
نموده از دو جهان انتخاب آزادی

به سوی دار چو دیدار دوست بشتابد
کسی که بسته بود در طناب آزادی

اگر به شرط اسارت بود عمارت ما
هزار مرتبه بهتر خراب آزادی

چو یخ ز تابش خورشید آب خواهد شد
هر آن بنا که در آن نیست تاب آزادی

طلسم اهرمان کارگر کجا افتد
اگر همیشه درخشد شهاب آزادی

فراز میهن آزاده گان و مرز کیان
همیشه باد پرافشان عقاب آزادی

دره کیان، پاییز ۱۳۷۵



اسدالله عقیف باختری

اسدالله عقیف باختری فرزند محمدامین عقیف باختری، شاعر و نویسنده تاجیک، به سال ۱۳۴۱ هجری خورشیدی در بلخ زاده شد. دوره دانش‌آموزی را در دبیرستان باختر و آموزش‌های عالی را در دانشکده کشاورزی دانشگاه کابل پی گرفت. پس از آن به ترتیب به سمتهای آموزگار در اداره سوادآموزی استان بلخ و کارمند اداری انجمن نویسندگان بلخ و اداره کل امور فرهنگی و اجتماعی استانهای شمالی کشور کار کرد و از سال ۱۳۷۷ تا کنون در بخش فرهنگ و نشرات هلال احمر بلخ کار می‌کند. وی همچنین در سال ۱۳۸۱ سردبیر نشریه «جهان نو» در بلخ و در سال ۱۳۸۹ مدیر مسئول ماهنامه «الف تا یا» که به پشتیبانی مالی استاد عظامحمد نور، استاندار بلخ، به نشر می‌رسید بود. پنج دفتر شعرش به نامهای «سنگ و ستاره» (بلخ، ۱۳۸۲)،

«آوازه‌های خاکستری» (بلخ، ۱۳۸۳) از سوی انجمن نویسندگان بلخ، «من با زبان دریا» (کابل، ۱۳۸۶)، از سوی انجمن قلم، «با یک پیاله چای چطوری؟ عزیز من!» (کابل، ۱۳۸۶) به همت استاد عظامحمد نور و «صد غزل» (کابل، ۱۳۹۱) از سوی انجمن قلم افغانستان به چاپ رسیده اند.

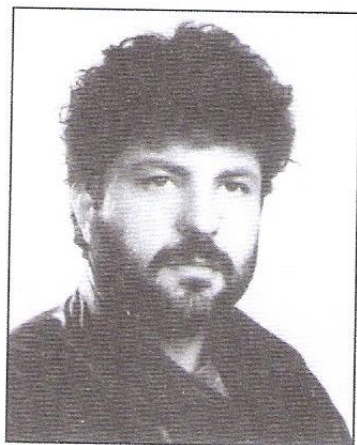
تا درهٔ کیان...

در دوردست دامنهٔ شرق باختر
کوهی کشیده سر
کوهی که آشیان عقابان سرکش است
کوهی که سالهاست در اندیشهٔ زمان
یادآور سیاوش و سهراب و آرش است
در امتداد دامن این کوه چرخسای
- آن جا که رشک آینه و آب و آتش است -
گویند این که کوره‌ری رفته تا بهشت
تا بستر طلایی خورشید آسمان
تا درهٔ کیان...

دیربست عاشقانه به دل دارم این امید:
آیا بود که روزی از آن روزهای ناب

ای پیک آفتاب!
باز آیی و رهایم از این خاکدان کنی؟
و آن گاهم آهوانه تر از آهوان باد
راهی به سمت گلدره‌های کیان کنی؟

بلخ، ۱۶ فروردین ۱۳۷۶



لطیف پدرام

لطیف پدرام، شاعر، نویسنده و شخصیت سیاسی شناخته شده تاجیک، به سال ۱۳۴۲ هجری خورشیدی در شهرستان درواز استان بدخشان چشم به جهان گشود. دوره دانش آموزی را در زادگاه خود، آموزش‌های عالی در دانشکده ادبیات دانشگاه کابل و کارشناسی ارشد را در دانشگاه تهران به فرجام رسانید. از سال ۱۳۵۵ تا ۱۳۵۷ در کابل زندانی سیاسی بود. در سال‌های ۱۳۵۷ تا ۱۳۷۵ عضو انجمن نویسندگان افغانستان، عضو انجمن روزنامه‌نگاران، معاون علمی کانون حکیم ناصر خسرو بلخی،

استاد دانشگاه حکیم ناصر خسرو بلخی در بغلان و عضو گروه نویسندگان انجمن بین‌المللی پیوند در تاجیکستان بود، به سال ۱۳۷۵ به بیرون از کشور پناهنده شد و از سال ۱۳۷۷ تا ۱۳۸۳ در کشور فرانسه به سر بُرد و پس از بازگشت به میهن سرگرم کارهای سیاسی شد و تا کنون در دو دوره عضو مجلس نماینده-گان کشور است.

آثار چاپ‌شده او عبارتند از: دفترهای شعر «لحظه‌های مصلوب» (کابل، ۱۳۶۳)، «نقشی بر آبگینه و باران» (کابل، ۱۳۶۱)، «شعرهای انزوا» (کابل، ۱۳۶۶)، «معلقه هشتم»، منظومه بلند «خطابه از سکوی هندوکش» و «یکسره بدخشانم با تو» (تهران ۱۳۸۳) و «دلاوران کوهستان» (کابل، ۱۳۶۷) درباره جنگ‌های افغانستان و انگلیس و «چند نکته به شیوه طرح (مقاله-های فلسفی و اجتماعی؛ و آثار چاپ‌نشده‌اش عبارتند از: دفترهای شعر «شعرهای ویرانی» و «آوازهای غمناک برای بیاتریس»، «چهار مقاله فلسفی»، «از سرزمین ژان هوس» (سفرنامه او در چک و سلواکی)، «افغانستان در سال‌های اشغال»، «درس‌های ژورنالیسم»، «آفات ایدیولوژی»، «گزیده فیض و فیاض» (گزینش و شرح اشعار عرفانی)، «لطایف التفسیر» (تصحیح و تحشیه یک متن کهن)، «جنگ ضمیر ناخودآگاه استعمارزده»، «نامه‌ها» و غیره.

نعمه کیانی

بگذار تا بخوانم در گوش چشمه ساران
نام ترا همیشه، ای خوبی، ای بهاران!

از جام لاله دیشب «فیاض» بوسه‌ها بُرد
باران نموده ما را امروز بوسه‌باران

با نعمه کیانی سازی بزن - دو تایی
ای عشق! ای رهایی! امید سربه‌داران

از عاشقان نباشد - صد بار گفته منصور -
هر کس که سر بتابد در روز تیرباران

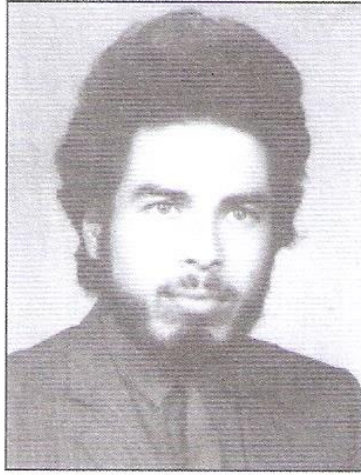
^۱ - منظور از فیاض، فیاض مهرآیین، شاعر، نویسنده و پژوهشگر شناخته‌شده کشور است.

یک دامن آشنایی از «آشیانه»^۱ چیدم
یک شاخه روشنایی از آفتاب‌کاران

«خفته خبر ندارد شب در کنار جانان»
بیدار تا سحرگه ماییم و آبشاران

دره کیان؛ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۷۶

^۱ _ مراد از آشیانه، «آشیانه عقیاب» است که نام ساختمانی است در دره کیان.



عبدالمجید فایق

عبدالمجید فایق فرزند حاجی مراد، شاعر تاجیک، به سال ۱۳۴۷ هجری خورشیدی در بلخ چشم به جهان گشود. دوره دانش‌آموزی را در دبستان استقلال و دبیرستان باختر پی گرفت. از سال ۱۳۶۶ شعر می‌سراید و عضو انجمن نویسندگان بلخ است. یک دفتر شعرش به نام «آبشار نور» (بلخ، ۱۳۸۵) به چاپ رسیده است و دو دفتر دیگر به نام‌های «گلباغ» و «کاروان سبز غزل» آماده چاپ دارد.

زادگاه کیانیان

چو بشنیدم اوصاف مرز کیان
شدم عاشق از جان و از دل بر آن

به بال عَقَابِ خِیالاتِ خویش
پریدم ز البرز سوی کیان

بدان جا که روزی از آن کیقباد
ببفراخت قامت به پهن جهان

بدیدم پُر از سبزه و پُر ز گُل
چه خرم‌دیاری که رشک جنان!

کیان، وه چه زیبانگینی بود
در انگشتر کشور آریان

عُقَابِش نشانِیست در روز جنگ
ز رویین، سپهدار ایرانیان

هر آن تپّه و قلّه سبز او
سراپرده‌یی ست از جهان پهلوان

شقایق چو آتش فروزان بود
به آیین زردشت اسپیتمان

یکی جرعه از چشمه‌ساران او
بنوشی، شوی زنده جاودان

ز آسیب بهمن نبیند گزند
نه او را رسد هرگز از دی زیان

همه فصل او فرودین است و بس
همه گل بود از کران تا کران

به پیرانه‌سر بین کیان درّه را
بخواهی شوی گر ز سر نوجوان

ستایش کیان را بیا «فایقا»
چنان بارید خوش سرودی بخوان!

اگرچه که وصفش نگنجد به حرف
اگرچه که لال است پیشش زبان

بلخ، ۲۵ فروردین ۱۳۷۶





از همین قلم:

- سلام به آفتاب
- کاج بلند سبز
- بر پای راه ابریشم
- یک آسمان ستاره
- از اوج‌های آبی...
- سرود ملی عشاق
- جشن‌های آریایی
- فریاد آزادی
- عقاب
- سرگذشت روزنامه بیدار
- تاریخ ادبیات بلخ
- تاریخ روزنامه‌نگاری
- آهنگ کیانی